

من آنجا بودم

یک خاطره یک عکس



مسكان: تهران، خیابان کریمخان زند، زمان: یک هفته مانده به آغاز سال ۱۳۸۶، در مسیر محل کار به خانه به کودک فال‌فروشی به نام احمد برخوردم که به همراه برادر بزرگ‌ترش مشغول کار در خیابان‌های تهران بودند. آنها اهل افغانستان بودند و از اینکه لهجه افغانی نداشتند می‌شد فهمید که سال‌هاست در ایران زندگی می‌کنند. بودن در کنارشان و عکاسی از آنها شاید دو یا سه ساعت بیشتر طول نکشید. در این مدت به فروختن فال حافظ‌شان، به ساندویچ خوردن‌شان در پارک بهجت‌آباد و به بازیگوشی‌شان در کانال آب بلوار کشاورز و پارک لاله نگاه کردم و عکس گرفتم تا در اینجایی که عکسشان را می‌بینید به کودکی ساندویچ به دست، در کنار ماشین اسباب‌بازی‌اش رسیدم. ظاهراً منتظر پدرش بود تا از جایی آن طرف‌تر بیاید، فکر کردم چه تضاد جالبی به وجود می‌آید کنار هم قرار گرفتن این کودک نسبتاً مرفه با احمد که شاید فرصت فکر کردن به داشتن چنین ماشینی را هم نداشته است. من که جلوتر از احمد راه می‌رفتم خودم را به کنار کودک ساندویچ به دست رساندم و منتظر شدم تا احمد وارد کادر شود. در لحظه گرفتن عکس بیشتر به ترکیب‌بندی عکس و جای مناسب برای دوربین فکر می‌کردم اما بعد که عکس را نگاه کردم، دیدم احمد در حال راه رفتن با دست‌هایی در هم گرفته به ماشین پسرک نگاه می‌کند و پسرک بی‌آنکه متوجه نگاه احمد باشد نوشابه‌اش را سر می‌کشد و به جایی دیگر نگاه می‌کند.



«سزای گرانفروش نخریدن است.» شاید ذات اشاره این ضرب‌المثل به موضوع جالبی است، یعنی اگر کسی در عرضه، رعایت مناسبات عرضه را نکرده باید توسط کسانی که با او سروکار دارند با عدم توجه مواجه شود. این می‌تواند یک اصل کلی برای هر فعالیتی باشد و نه صرفاً کارهای اقتصادی. در هنر و البته در عکاسی هم این‌گونه است. در این‌صدا محاسبه به دنبال این هستیم که چرا در گالری‌های عکاسی مخاطب به آن شکلی که باید حضور پیدا نمی‌کند، بارها و بارها شنیده‌اید در مثلاً فلان گالری نمایشگاه عکس فلان عکاس که بعضاً سوابق بسیار طولانی و برجسته‌ای هم در یک گراند خود دارد، برگزار می‌شود. اما مراجعان آن گالری در مدت‌زمان نمایشگاه از دوستان و شاید شاگردان و هم‌صنفان و البته تعداد بسیار محدودی مخاطب عام غیرعکاس فراتر نمی‌رود. البته این یک اصل کلی نیست. در همین چندین روز گذشته نمایشگاه عکسی از یکی از بازیگران معروف سینما برگزار شد. هفته گذشته در جایی دوست عکاسی که خود سابقه طولانی در عکاسی و البته نامی هم دارد، اشاره کرد که بسیاری برای تماشای عکس‌های آن بازیگر شهره به گالری رفته‌اند و کارهایی را با قیمت گران هم خریداند. وقتی چنین اتفاقاتی پیش می‌آید، که اتفاقاً در این اواخر نمونه‌های زیادی هم می‌توان از آن مثال زد کمی در این موضوع که اساساً مخاطب عام راهی به گالری‌های تخصصی عکاسی ندارد، ایجاد شک می‌شود. در دنیای مدرن امروز عکاسی به تنهایی به عنوان یک رسانه شناخته می‌شود. عینیت این رسانه در عرصه‌های اطلاع‌رسانی علی‌الخصوص مطبوعات یا وجه ماندگاری و یادگاری آن- (آلبوم‌های خانوادگی- برای بسیاری قابل درک‌تر است. اما عکاسی روی دیگری نیز دارد و آن وجه هنری آن است یعنی اثاری که به سمت فضای تخصصی شدن بروند، بهتر است. دقت نظر و رعایت بیشتری نسبت به مسائل زیبایی‌شناسانه. غالباً جای عرضه این نوع از آثار عکاسی در گالری‌ها بوده است. حداقل تاکنون و در که کشور ما، غالب گالری‌داران در این نکته اتفاق نظر دارند که گالری به همان دلیلی که به استقبال مخاطبان عام مواجه نمی‌شود نیز محلی برای پذیرش مخاطبان عام نیست. اما باور این سخت است. حتماً هدف هر هنرمندی دیده شدن و توجه حداکثری به اثر او توسط مخاطب است. و اینکه آیا اساساً راهی هست که مخاطبان عام را به فضای هنری و حرفه‌ای گالری‌ها کشاند و آنها را تشویق کرد که حضور در گالری‌ها و دیدن آثار عکاسی را حداقل جایگزین بخشی از تفریحات خود کنند؟

گروهی به راه دیگری نیز اندیشیده‌اند؛ به جای آنکه مخاطبان عام را به فضای گالری‌های تخصصی آورند آثار عکاسی را بین مردم ببرند. مثلاً در همین تهران خودمان چند سال پیش جمشید بابیاری در حد فاصل بین خیابان قدس تا ۱۶ آذر در خیابان انقلاب روی نرده‌های دانشگاه تهران عکس‌های مناسک حج را به نمایش گذاشت. حتی شهرداری در آن زمان با ترین آن پیاده‌رو نام آن را «خیابان هنر» یا چیزی شبیه آن نهاد. بسیاری از رهگذاران بودند که هنگام عبور از آن پیاده‌رو دقایقی با بیشتر را صرف دیدن آثار می‌کردند. اما جمشید بابیاری چند روز پیش گفت وقتی برای تکرار این کار مراجعه کرده با انجام آن مخالفت شده است. در کشورهای دیگر هم نمونه‌های بسیاری بوده است مثلاً روی همین ساختمان‌های نیمه‌تمام

به جای گونی و داربست‌های زشت می‌توان یک

اثر عکاسی مرتبط با فضای روز جامعه را در ابعاد بزرگ به نمایش گذاشت یا کارهایی از این دست. هدف از نوشتن این مقدمه بلند اشاره به این نکته بود که جذب مخاطب برای عکاسی مساله‌ای جدی است و گالری‌داران و حتی عکاسانی که نمایشگاهی می‌گذارند بسیار به آن فکر می‌کنند. در ادامه مصاحبه‌ای از کتابون ده‌چمنی مدیر گالری شش در تهران آمده است. گالری شماره شش، گالری تخصصی عکاسی است. قرار است در آن فقط نمایشگاه‌های عکاسی برپا شود و تاکنون پنج نمایشگاه برگزار شده، که دو نمایشگاه اخیر یکی گروهی است که شامل تعدادی از عکاسان مطرح کشور است که تا آن زمان با نمایشگاه نداشته‌اند یا اینکه با این‌ گروه نبوده‌اند و دیگری هم نمایشگاه آثاری منتشرنشده از کاوه گلستان. نفس اینکه کسی در شرایط کنونی با شرح ذکرشده اقدام به تاسیس گالری تخصصی عکس کند جالب است. در گفت‌وگو تلاش برای ارائه نتیجه خاصی انجام نشده است و فقط قصد آشنایی با ذهنیت یک گالری‌دار در مورد وضعیت جذب مخاطب بوده است که در پی می‌آید.

– **گالری شماره شش که اقبال آن به عکاسی زیاداست از چه زمانی راه‌اندازی شده است؟** از هجمن سال گذشته به نمایشگاه انفرادی مهدی مقیم‌نژاد افتتاح شده و تاکنون پنج نمایشگاه در آن برگزار شده است.

– **انتگیزه راه‌اندازی گالری تخصصی برای عکس چه بوده است؟** من فکر می‌کنم در حال حاضر عکس نیازی به فضای اختصاصی ندارد و البته گالری‌ها هر چقدر به سمت فضای تخصصی شدن بروند، بهتر است.

– **شما خود پیش‌زمینه‌ای از عکاسی داشتید؟** بله من خودم هم عکاسی خوانده‌ام. – **رویکرد شما برای انتخاب عکاسان و موضوعات نمایشگاه‌ها چیست؟ سابقه طولانی و مشهور بودن مهم است؟** لزوماً خیر، اگر سابقه طولانی‌تری دارند و ما با آنها کار می‌کنیم دلیل این است که با آن سابقه طولانی آثار منتشرنشده فراوانی دارند و الزام ما حتماً برگزاری نمایشگاه برای یک عکاس اسم و رسم‌دار نیست. در آینده خواهیم دید عکاسان جوانی در اینجا حضور پیدا می‌کنند. تلاش ما برای نمایش آثاری است که به نمایش در نیامده باشند.

– **هدف بلندمدت از راه‌اندازی این گالری چیست؟** یکی از اهداف اصلی من این است که تلاش کنم و انقدر ممارست به خرج دهم که بتوانم مردم را به خرید عکس تشویق کنم تا آنجا که مثلاً ما کلکسیونر عکس داشته باشیم همچنان که در رشته‌های دیگر داریم.

– **شما فکر می‌کنید عکاسی این ظرفیت را دارد؟** حتماً دارد ولی متأسفانه فرهنگ آن در جامعه کنونی‌مان به وجود نیامده. مسلماً وقتی اینجا یا گالری‌های تخصصی عکس دیگر در این کار ممارست داشته باشند به مرور فرهنگ این موضوع به وجود خواهد آمد.

– **در کنار این نمایشگاه‌هایی که برگزار می‌کنید، آیا فعالیت‌های مرتبط دیگری**

هم دارید؟

فعلاً چنین قصدی نداریم و احتمالاً تا مدتی ماهی یک نمایشگاه و سالی ۱۰ نمایشگاه خواهیم داشت. – **شما اساساً این شیوه ارائه عکس(نمایش و بازدید حضوری) را موثر می‌دانید. وجود یک گالری با همه پیشرفت‌هایی که دنیای امروز کرده است باز هم لزومش احساس می‌شود؟** صد درصد. اگر این‌گونه نبود که این همه گالری در دنیا وجود نداشت. حتماً تأثیرگذار است.

– **تعداد سایت‌ها بیشتر است یا گالری‌ها؟** مسلماً سایت‌ها، اما هر چیزی نقش خاص خودش را دارد. آن اثری که در گالری‌ها به نمایش درمی‌آید از فیلترهای بسیاری عبور می‌کند تا روی دیوار گالری به نمایش درآید. هم تخصصی‌تر است و هم کیفیت معتبرتری برای ارائه دارد. ما تمام سعی‌مان این است که بتوانیم بر مخاطبان عکس بیفزاییم و گمان می‌کنم در کارمان مقداری موفق هم بوده‌ایم. هیچ قدم مثبتی بی‌تأثیر نیست و ممکن است با تاخیر صورت پذیرد اما حتماً موثر خواهد افتاد.

– **اگر بخواهید آسیب‌شناسی از فعالیت‌های خود و دیگر گالری‌ها داشته باشید در فضای**

موجود کاستی‌هایی که از تکمیل این فرآیند جلوگیری می‌کند، چیست؟

در واقع من گمان می‌برم نکته مهم این است که گالری‌ها بتوانند با یکدیگر منسجم و متحد شوند و با همدیگر همکاری داشته باشند که مثلاً سالی یک بار جمعی را در یک ضیافت و نمایشگاه بزرگ دعوت کنند تا بتوانند میان کسی که حتی در سال یک اثر عکاسی خریده است ارتباط و گفت‌وگویی برقرار و آنها را تشویق کنند و حتی برای آثاری که در قدیم خریداری شده است قیمت‌گذاری جدید صورت پذیرد.

به نظر من اگر این موضوع را بتوان به عنوان یک سرمایه‌گذاری برای مردم شرح داد، موثر خواهد بود. کسانی هستند که توانسته‌اند به این نکته برسند که می‌توانند روی آثار هنری سرمایه‌گذاری کنند و این آثار را در این فرآیند سرمایه‌گذاری به سوددهی هم برسانند. این موضوعی است که به هر حال توجیه کردنش بر عهده گالری‌دار است و مسلماً اگر گالری‌دارها با هم باشند می‌توانند نتیجه بهتری بگیرند.

متأسفانه این شیوه رقابت فعلی باعث عدم انسجام و واگرایی است تا اتحاد و همگرایی.

– **تعداد کسانی که مشتری دائمی آثار هنری هستند، محدود است. اما همه مردم**

سال پنجم ■ شماره ۱۱۱۷ ■ یکشنبه ۳۰ آبان ۱۳۸۹ ■ **پر عکسی ۱۵**



– **گفت‌وگو با کتابون ده‌چمنی مدیر گالری شماره شش**

گالری‌ها فرهیخته‌ها را صدا می‌زنند

تابلویی را روی دیوارهای خانه‌هایشان نصب می‌کنند. به نظر شما اگر گالری‌داران توجه خود را به سوی توده مردم تغییر دهند، نتیجه بهتری نخواهند گرفت؟ فروش بیشتر با قیمت کمتر.

گالری‌دار درباره قیمت آثار تصمیم نمی‌گیرد. خود هنرمند است که قیمت اثرش را تعیین می‌کند. من به عنوان گالری‌دار تمایل بیشتری دارم که قیمت آثار به گونه‌ای باشد تا باعث فروش بیشتری شود و لاف‌ل احساس کنیم که نمایشگاه از نظر اقتصادی هم توفیقانی داشته است و در پاسخ به نگاه غیرمالی به عنوان کسانی که بتوانیم توده را برای دیدن نمایشگاه جذب کنیم، باید اشاره کنم واقعیت این است که مردم علاقه دارند آثاری را ببینند که باعث ایجاد شادی روحیه آنها شود. ولی اگر قرار باشد گالری‌دارها به شاد کردن مردم فکر کنند، فضای گالری مانند مغازه‌های عکاسی می‌شود. گالری در اصل بخش فرهیخته‌تری از مردم را صدا می‌زند. اگر تعداد فرهیختگان جامعه کم است، مسئولش گالری‌دار نیست. کسی جلوی مردم را برای دیدن کارهای جدی نگرفته است.

ما آگهی روزنامه داریم و در تمام سایت‌ها اطلاع‌رسانی می‌کنیم. حتی مثلاً من در همین کوچه‌های که گالری قرار دارد، چند نفر از همسایه‌ها را که بنچکاو هستند که ما اینجا چه کار می‌کنیم به کرات دعوت کرده‌ام بیایند و آثار را تماشا کنند. یکی دو بار آمده‌اند اما دیگر نمی‌آیند چون برایشان ظاهراً جذابیتی وجود ندارد. البته من سعی دارم کارهایی را به نمایش بگذارم که هم جنبه حرفه‌ای‌تر داشته باشند و هم برای عموم جذابیت داشته باشند و به این نوع آثار توجه خواهم داشت. اما این دلیل نمی‌شود که چون عموم یک جامعه مثلاً به اثری اقبال ندارد من به عنوان گالری‌دار از کنار آن به راحتی عبور کنم و نخواهم آن را بر دیوار گالری به نمایش بگذارم. مسلماً کار خوب، بازدیدکننده خوشی را دارد. ممکن است کمتر باشد اما دارد. مثلاً در نمایشگاه کاوه گلستان ممکن است کسی نخواهد عکس رنج مردم را بخرد و به دیوار خانه‌اش بگذارد ولی تعداد بسیار زیادی آمدند و آثار را دیدند.

– **اما گمان می‌برید به تعداد کسانی که با کاوه گلستان آشنا بودند، بعد از آن نمایشگاه افزوده شده است؟**

حتی اگر تعدادی افزوده هم نشود ولی چون همان کسانی که مثلاً گلستان را می‌شناختند، به بیشتر آشنا شدند و آثاری را از او دیدند که به نمایش درنیامده بود، موثر است. مثلاً در مورد کاوه گلستان حدود ۳۰ سال بود که نمایشگاهی از آثارش برگزار نشده بود. همین که می‌توانند در جایی آثار اصلی را در فاصله یک قدمی تماشا کنند به نظر من این ارزشمند است.

به نظر من یکی از عواملی که باعث می‌شود توده جامعه به سمت گالری‌ها تمایل پیدا کنند، رسانه‌ها هستند و من از همه آنها کمک می‌خواهم که اطلاع‌رسانی مناسب انجام دهند. باید درباره آثار نمایشگاه نقد و بررسی بنویسند و بازتاب‌های آن نمایشگاه را به اطلاع مردم برسانند تا آنها نیز به دیدن نمایشگاه‌ها علاقه‌مند شوند. من نمی‌توانم سفارش نقد دهم. وظیفه من برگزاری نمایشگاه باکیفیت است و وظیفه آنها نیز ادامه همین روند یعنی بررسی آثار و نقد آنهاست.

– **ریچارد اودون/ ترجمه: سولماز حدادیان**

سخن آخر برای لاریتگ

راز حقیقی در دل زندگی است

همیشه عکاسی من را یاد بچه‌های دوم می‌اندازد که می‌کشند خودشان را اثبات کنند. این نظریه به عکاسی هنر نیست و پیشه یا مهارت پنداشته می‌شود. تقریباً همه عکاسان را در دام خود می‌اندازد و هزاران باید و نباید بر سر راه‌شان می‌گذارد؛ ایده‌آل‌های فرمالیته، چه چیزی زیباست؟ یاقت؟ سایه‌ها؟ یا عکس یک مجسمه در نور ماه؟ البته این چالش‌ها گاهی نیز او را به سوزهای متعالتی ترسانده است؛ گرسنگی، جنگ، شرایط انسانی؛ موضوعاتی که با نقاشی نمی‌توان آن طور که باید به آن پرداخت. در ابتدای قرن گذشته، عکاسان فیلم‌های با سرعت بالا در اختیار داشتند اما فقط در عکاسی ورزشی استفاده می‌شد. گویی توافق نانوشته‌ای میان عکاسان بود که آنها را ملزم می‌کرد در محدوده قلمرو نقاشی باقی بمانند، با این امید که شاید آنها را نیز در جرگه هنرمندان بپذیرند.به نظر من ژاک هنری لاریتگ ساده‌ترین و بانفوذترین عکاس در تاریخ کوتاه و آشفته عکاسی است. وقتی پیشینیان و هم‌دوره‌ای‌های به دنبال خلق یا ترویج همان روایت‌های تکراری بودند، او کاری انجام داد که عکاسان پیش از او و پس از او هرگز انجام ندادند. لاریتگ از زندگی خودش عکس گرفت. گویی به طور غریزی و از همان کودکی می‌دانست راز حقیقی در دل همین چیزهای کوچک روزمره نهفته است. و این نوعی معرفت بود که نه‌تنها با آموزش و تعلیم به دست نمی‌آمد، بلکه می‌توانست مانع رشد این معرفت شود.لاریتگ تا ۱۹۶۲ عکس‌هایش را به نمایش نگذاشت. او هیچ گاه خود را یک عکاس نمی‌دانست. در حالی که عکاسی کاری بود که هر روز انجام می‌داد؛ هر روز و به مدت ۷۰ سال، با عشق، و هر روز نگاهش دقیق‌تر و مهارتش در استفاده از دوربین بیشتر می‌شد. او آماتور بود. هرگز سودای عکاس حرفه‌ای بودن را به خودش تحمیل نکرد.البته اشتباه بزرگی است اگر تعالی هنرش را فقط مدیون دور بودن از عرصه عکاسی حرفه‌ای بدانیم. با اینکه آثارش را مدیون رویدادهای ناگهانی فرض کنیم. یا بگوییم عکس‌هایش خارق‌العاده‌اند چون اطرافیش خارق‌العاده بوده‌اند. یا در زمان خارق‌العاده‌ای زندگی می‌کرده است. در همان روزها صدها کودک با همان پیشینه مشابه، دوربین در دست داشته‌اند. اما هیچ کدام لاریتگ نشدند. رویدادهای ناگهانی همیشه اتفاق نمی‌افتند و در نتیجه نمی‌توان با تکیه بر آنها مجموعه‌ای چنین کامل و پیاپی فراهم کرد. لاریتگ گزارشگر نیست و بهترین عکس‌هایش آنهایی است که شانس در آن هیچ نقشی نداشته است.لاریتگ از همان ابتدای کودکی، یک دفترچه یادداشت روزانه داشت. همیشه در بالای هر صفحه یک خورشید یا ابر می‌کشید و با حروف B (خوب)، TB (خیلی خوب) و TTB (خیلی خیلی خوب) وضعیت هوا را در آن روز یادداشت می‌کرد. در این یادداشت‌ها هوا همیشه خوب است. تقریباً هیچ وقت باران نباریده است. پس از آن یک شرح مختصر از آن روز و سپس نیمی از صفحه به نقاشی اختصاص داشت. او در نقاشی‌ها آن صحنه‌ای را که آن روز عکس گرفته بود می‌کشید. آن روزها ظهور عکس یک فرایند احتمالی بود و گاهی عکس‌ها ظاهر نمی‌شدند. از این رو لاریتگ می‌ترسید آن عکس هرگز چاپ نشود. نقاشی‌های آن یادداشت‌های روزانه، امروز از شاهکارهای عکاسی به شمار می‌آیند.بسیاری از رویدادهایی که او عکاسی کرده حاصل ابتکار خود او بوده‌اند و خودش آنها را خلق کرده است. برای مثال روزی با همسرش در خانه ما مهمان بودند. هنگام صرف غذا هویج پخته برداشت، روی نان مالید و به همه تعارف کرد. من هم یک هویج برداشتم، روی نان مالیدم و به او دادم. وقتی دستم را برای دادن نان بالا آوردم، دوربینش را درآورد و عکس گرفت؛ عکسی از من در حالی که هویج پخته و نان تعارف می‌کنم؛ و این همان راز لاریتگ است. او هیچ وقت به طور مستقیم به سوز‌هایش جهت نداده است، بلکه آنها را تحریر کرده تا کاری که او می‌خواهد انجام دهند. عکس‌هایش بسیار ملموس‌اند. در عکس عموه، که از نظر من یکی از بهترین عکس‌های لاریتگ است، دو عمو با بالش به سر و روی هم می‌گویند. کمی دورتر زنی ایستاده است، ما نمی‌دانیم آن زن کیست. انگار زاید دیده دوربین، از نگاه پسرکی است که از او خواسته شده برود و بخوابد. با شنیدن صدای قافاه خنده، پشت پنجره آمده و بیرون را تماشا می‌کند. به نظر من عموها مهم‌ترین چیزی هستند که یک کودک می‌تواند داشته باشد. او را بین رفتن کیفیت عکس طی سال‌ها، نوعی حس نوستالژی در مخاطب ایجاد می‌شود. انگار عکس است از یک رویا.همه چیز باید همین‌طور باقی می‌ماند؛ پدرهایی که به پسرانشان باغبانی یاد می‌دهند، برادرهایی که هواپیما می‌سازند و پرواز می‌دهند و عروس‌هایی که روزه‌روی میز آرایش و آینه اتاق‌شان عکس عروسی می‌گیرند. گاهی مبهوت می‌مانم که چرا همه اینها را از دست دادیم. لاریتگ نشان داد در گذشته خندهای ناشنیده که حال آن را با چیز دیگری معامله کرده‌ایم و نشان داد که فراغت، تجربه‌ای مهیج، یک رحمت است. او ما را بر آن داشت تا به حاصل نداشتن آنچه از دست داده‌ایم بیندیشیم.



– **به یاد محمد رازدشت**

پیکر محمد رازدشت عکاس، گرافیس‌ت و مستندساز هفته گذشته با حضور خانواده، دوستان و جمعی از عکاسان و سینماگران از خانه هنرمندان تا قلعه هنرمندان بدرقه شد. این هنرمند عکاس بر اثر آمبولی ریه (لخته خون در بافت ریه) در بیمارستان پیامبران درگذشت. محمد رازدشت متولد سال ۱۳۳۴ بوده که در زمینه عکاسی مستند از جمله عکاسان موفق به شمار می‌آمد.در این مراسم محسن راستانی به نمایندگی از انجمن عکاسان، محمدحسین حیدری مدیرعامل انجمن عکاسان انقلاب و دفاع مقدس و کاووس صادقی‌لو به نمایندگی از انجمن صنفی عکاسان مطبوعات ایران بیانیه‌ای این شکل‌های صنفی را قرائت کردند. در ادامه مراسم طاهره آصفی- همسر محمد رازدشت- در سخنانی از همه افرادی که برای تسخیع پیکر این هنرمند حضور پیدا کرده بودند، تشکر کرد و گفت: محمد یک هنرمند و هنردوست بود که تمام زندگی‌اش در هنر خلاصه می‌شد. او واقعاً عاشق هنر و دوربین بود و من اکنون نمی‌دانم که با دوربین او چه کنم. واقعاً برایم جای سوال است که او دوربینش را اکنون چگونه زمین گذاشته است.

محمد رازدشت به روایت سیف‌الله صمدیان

محمد رازدشت جزء نخستین افراد در ایران بود که کار با سیستم‌های اولیه ویدئویی را آغاز کرد و از پیشگامان استفاده از تکنیک‌های جدید ویدئوی هنری در ایران بود.آشنایی من با محمد رازدشت به سال‌های اول حضور او در واحد عکاسی خبرگزاری جمهوری اسلامی برمی‌گردد؛ تصاویر به یادماندنی‌اش از چهره‌های زیر و جوان رزمنده و اسرای عراقی را به خاطر می‌آورم. دوستی نزدیک و حتی خانوادگی من با او، از طریق ارتباط کاری در زمینه تصویربرداری ویدئو محکم‌تر شد. رازدشت از خانوادای آمدی بود که در هنرهای تصویری شناخته شده‌اند. برادر بزرگ‌ترش از تصویربرداران معروف تلویزیون از سال‌های دور بود و برادر دیگرش، حمزه رازدشت، از عکاسان مطبوعاتی بنام در سال‌های بعد از انقلاب و جنگ است. تصویربرداری و مصاحبه‌های تصویری با هنرمندان عرصه هنرهای تجسمی، نقاشی، گرافیک و مجسمه‌سازی از کارهای دیگر محمد رازدشت به شمار می‌رود که عمدتاً از طریق موزه هنرهای معاصر تهران سفارش داده شدند. رازدشت جریان برگزاری می‌تال‌های مهم هنری را تصویربرداری و تدوین می‌کرد و حاصل کارش در افتتاحیه و اختتامیه جشنواره‌ها نمایش داده می‌شد. رازدشت در اکثر دوره‌های «تصویر سال» از یاران و همکاران دلی ما بود که بدون کوچک‌ترین چشمداشتی برای کمک به ثبت تصویری- عکاسی و فیلمبرداری- در افتتاحیه و اختتامیه «تصویر سال» پیشقدم می‌شد. آخرین تصویر به‌یادماندنی که از او به خاطر دارم، مراسم تهنیت جلالی در خانه هنرمندان ایران است. محمد رازدشت در حالی که از بالکن خانه هنرمندان مشغول تصویربرداری از پیکر بهمن جلالی و حلقه فشرده عکاسان دور پیکر او بود، در حالی که به شدت اشک می‌ریخت، تصویربرداری می‌کرد.

– **گالری**

نام‌نمایشگاه	عکاس	نام گالری	ساعت	اختتامیه
چچه‌های مدرسه	کاوه گلستان	شماره ۶	۱۶ الی ۱۹	۲۴ آبان
مربع سکوت	داریوش کیانی	راه ابریشم	۱۱ الی ۱۹	۲ آذر
قار سوم	رضا کیانیان	گالری ماه مهر	۱۱ الی ۱۹	۱۵ آذر
خانه، تصویر از جهان	محمدرضارئسی	گالری آریا	۱۶ تا ۲۰	۸ آذر
چشمان باز بسته	امین طلاچیان	گالری مهرآ	۱۷ الی ۲۱	۱۰ آذر
آه، آن چند ثانیه	بابک بردبار	گالری شیوه- شیراز	۹ الی ۲۰	۴ آذر